

لیبرالیسم علیه اجتماع گرایی: نگاهی به انتقادهای لیبرال‌ها به اجتماع‌گرایان

سید مجتبی عزیزی^۱

استادیار گروه مطالعات سیاسی اسلام، دانشکده علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع)

(تاریخ دریافت: ۹۰/۷/۴ - تاریخ تصویب: ۹۰/۱۱/۱۷)

چکیده

تضارب آرا و نقد و انتقاد میان دو مکتب رایج کنونی - لیبرالیسم و اجتماع‌گرایی - در عرصه اندیشه سیاسی معاصر جایگاهی جدی را به خود اختصاص داده است. لیبرالیسم در دوره معاصر بی‌شک یکی از - اگر نگوییم تنها - اندیشه‌های سیاسی غالب است و شاید بتوان مدعی شد که نگاه اجتماع‌گرایی در این دوران قوی‌ترین منتقد و نقدکننده آرای لیبرالی است. درحالی‌که اغلب این اجتماع‌گرایان هستند که به نقد آرای لیبرال‌ها پرداخته‌اند، با وجود این لیبرال‌ها نیز هم در دفاع از اندیشه‌های خود و هم در نقد متقابل آرا و تفکرات اجتماع‌گرایان به انتقاد از این مکتب پرداخته‌اند. مقاله حاضر در پی بیان نقدهایی است که مدافعان اندیشه لیبرالی بر آرا و مبانی فکری اجتماع‌گرایانی مانند مایکل سندل، آلسدر مکینتایر، چارلز تیلور و مایکل والزر و همفکران آنها وارد کرده‌اند. اگر بخواهیم به اختصار این انتقادات را دسته‌بندی کنیم، می‌توان گفت که این انتقادات در هشت محور زیر قابل دسته‌بندی و ارائه هستند: اجتماع‌گرایی در عمل منافای آزادی است؛ درک ناصحیح اجتماع‌گرایان از آزادی لیبرالی؛ سعادت اجتماع‌گرایان بر دکتترین جامع فلسفی استوار است؛ درک ناصحیح اجتماع‌گرایان از بی‌طرفی لیبرالی؛ درک ناصحیح اجتماع‌گرایان از فارغ‌البالی لیبرالی؛ اجتماع‌گرایان و مسئله فضیلت و فضایل مدنی؛ اجتماع‌گرایان و بزرگ‌نمایی اشکالات لیبرالیسم؛ امتناع عملی اجتماع‌گرایی.

واژگان کلیدی

اجتماع‌گرایی، اجتماع‌گرایان، اجتماع‌گرایی مدنی، لیبرالیسم، لیبرالیست‌ها.

مقدمه

مقاله حاضر در پی آن است که نظرها و انتقادهای گروهی از فلاسفه و اندیشمندان سیاسی در مورد آرای برخی از متفکران اجتماع‌گرا درباره نابسامانی‌های دموکراسی را در یک دسته‌بندی کلی ارائه کند. از این رو در این مجال نقدهای متفکران لیبرال بر آرای اجتماع‌گرایان گردآوری و دسته‌بندی می‌شود. اما پیش از این باید متذکر شد چنانکه ریچارد سنت^۱ بیان می‌دارد، افکار اجتماع‌گرایان به خصوص پس از انتشار کتاب *نابسامانی‌های دموکراسی*^۲، اثر مایکل سندل، موجی از نظرها و بحث‌ها را در میان متفکران آمریکایی برانگیخت که از نظر سنت عمق مباحث سندل موجب شد این بحث‌ها از مباحث علمی فراتر رود و از مرزهای ایالات متحده نیز بگذرد (سنت، ۱۹۹۶: ۱۵). به همین دلیل باید متوقع بود که سیلی از اظهار نظرها از منظرهای گوناگون در مورد آرای اجتماع‌گرایان صورت گرفته باشد و به این ترتیب شاید نتوان ادعا کرد که آنچه ذکر می‌شود، دربرگیرنده تمامی انتقادهایی است که لیبرال‌ها در مورد اندیشه اجتماع‌گرایی بیان داشته‌اند.

اجتماع‌گرایی در عمل منافای آزادی است

اجتماع‌گرایان اساساً معتقدند که سعادت و خیر به آزادی شکل و جهت می‌بخشد. به عبارت دیگر این گروه از متفکران، معتقدند که آزادی سلبی یا منفی مورد نظر لیبرال‌ها فضایل مورد نیاز برای «خودمختاری» و آزاد زیستن را فراهم نمی‌کند. در عین حال تأکید بر آزادی مثبت و ایجابی و تلاش برای ایجاد فضایل در شهروندان موجب شده است تا متفکران لیبرال، اجتماع‌گرایان را مخالف آزادی و علاقه‌مند به زنده کردن ادبیات فاشیستی بدانند. برای مثال آدم ولفسن^۳، از حامیان اندیشه لیبرالی و از منتقدان مکتب فکری اجتماع‌گرایی، معتقد است که چارلز تیلور^۴، آلسدیر مکینتایر^۵ و مایکل والزر^۶ و مایکل سندل^۷، که شاگردان و پیروان اندیشه اجتماع‌گرایی هستند، به دگماتیسم و لفاظی متهم‌اند. همچنین ولفسن گزارش می‌دهد که استفین هولمز^۸ این گروه را متهم کرده است که به زنده کردن ادبیات فاشیستی علاقه دارند (ولفسن، ۱۹۹۶: ۲).

1. Richard Sennett
2. Democracy's discontents
3. Adam Wolfson
4. Charls Taylor
5. Alasdair MacIntyre
6. Michael Walzer
7. Michael j. Sandel
8. Stephen Holmes

متهم کردن اجتماع‌گرایان به فاشیسم و ضدیت با آزادی از آن رو صورت می‌گیرد که اجتماع‌گرایی از اساس با آزادی منفی مورد نظر لیبرال‌ها مخالف است و آن را نوعی رهایی از ارزش‌ها و سنت‌ها و همهٔ چارچوب‌های معنابخش به زندگی می‌داند. این در حالی است که تأکید بر ارزش‌های اجتماعی و سنت‌های جمهوری خواهانه و نیز تلاش برای حفظ چارچوب‌های معنابخش به زندگی اجتماعی افراد از منظر لیبرال‌ها نوعی تحمیل آنچه فرد انتخاب و اختیار نکرده است بر او محسوب می‌شود، از این رو در برابر آزادی تلقی می‌شود. بر همین اساس از جمله انتقادهای وارد به آرای اجتماع‌گرایان، این است که آنها گرایش‌های فکری و نظری سرکوبگرانه و زورمدارانه را زنده می‌کنند. روث آنا پاتنم^۱ در بیان این انتقاد می‌نویسد: «لیبرال‌ها نگران آن هستند که آن گونه از فلسفهٔ اجتماعی و یا مذهب مدنی که مورد نظر اجتماع‌گرایان است صرفاً با ابزارهای سرکوبگرانه و زورمدارانه قابل اعمال است» (پاتنم، ۲۰۰۰: ۳).

از سوی دیگر، تعلق خاطر اجتماع‌گرایان به یک دکترین جامع فلسفی عاملی دیگر سرکوبگرانه بودن نظریات اجتماع‌گرایان است. پاتنم این اشکال را در نقد آرای سندل و با بهره‌گیری از نظریات جان رولز چنین بیان می‌کند: «حفظ یک فهم مشترک پایا از دکترین‌های جامع مذهبی، فلسفی و اخلاقی صرفاً از طریق استفادهٔ سرکوبگرانه از قدرت دولت ممکن است» (همان: ۷).

به این ترتیب از آنجا که اجتماع‌گرایان به دکترین جامع فلسفی، مذهبی و اخلاقی معتقدند و اعتقاد دارند این دکترین جامع، باید مورد توجه حکومت قرار گیرد و دولت نباید نسبت به آن بی‌توجه و بی‌طرف باشد، پس اجتماع‌گرایان می‌خواهند که دولت با استفاده از زور و سرکوب (در صورتی که شهروندان این دکترین را با اختیار آزاد خود انتخاب نکنند)، این دکترین را بر جامعه حاکم کنند، چراکه راهی جز این برای حفظ این دکترین جامع فلسفی و مذهبی و اخلاقی باقی نمی‌ماند. اما از منظری دیگر نیز نظریات برخی از اجتماع‌گرایان، مانند مایکل سندل حامی و دعوت‌کننده به زورمداری شناخته شده است. به نظر ننسی روزنبلوم^۲ نظریات اجتماع‌گرایانی همانند سندل در مورد فضایل مدنی سبب می‌شود که مردم و شهروندان جامعه هر کدام بر مبنای فضایی که درست می‌دانند اقدام کنند و سعی در جمعی ساختن این فضایل و ترویج آن از طریق حکومت و قدرت دولت داشته باشند که در این صورت زور و قدرت دولت از سوی این افراد به کار می‌رود تا فضایی را که خود برای دیگران انتخاب کرده‌اند، ترویج کنند.

1. Ruth Anna Putnam
2. Nancy L. Rosenblum

روزنبلوم برای نشان دادن معضل ساز بودن این نظریهٔ اجتماع‌گرایان، به مورد قضایی پروندهٔ قاضی رُی مور^۱ از ایالت آلاباما استشهد می‌کند که در آن این قاضی با این استدلال که قرائت ادعیهٔ صبحگاهی توسط اعضای دادگاه فضیلت اخلاقی است، آن را در محل دادگاه اجباری کرده بود و حاضر به پذیرش حکم دادگاه بالاتر در مورد کنار گذاشتن این رویه نبود و به تعبیر روزنبلوم مخالفان این قاضی معتقد بودند که تنها راه متوقف شدن این برنامه استفاده از نیروهای مسلح است (روزنبلوم، ۱۹۹۸: ۲۷۳).

روزنبلوم از این امر که آن را ترویج استفاده از زور می‌داند، به‌عنوان «چهرهٔ ناخوشایند نظریهٔ نابسامانی‌های دموکراسی» و آرای سندل یاد می‌کند و معتقد است که نظریات سندل در مورد نابسامانی‌های دموکراسی و تلاش او برای ترویج نگاه اخلاقی در جامعه به این امر منجر شده است (همان: ۲۷۳). به این ترتیب گروهی از منتقدان اجتماع‌گرایان معتقدند که آرای آنها زمینه‌ساز حکومت‌هایی زورمدارانه و سرکوبگرانه است؛ حکومت‌هایی که هولمز آنها را فاشیستی نامید و رولز آنها را مروج دکترین‌های جامع فلسفی، اخلاقی و مذهبی دانسته است، چراکه اجتماع‌گرایان بر وجود چارچوب‌های معنابخش به زندگی فردی تأکید دارند و از واگذار کردن کلی انتخاب خیر و شیوهٔ زندگی سعادتمندان به فرد خودداری می‌کنند.

اما متفکران دیگری چون آندرو سیگل^۲ و پاتنم نقش دکترین‌های جامع فلسفی در ایجاد حکومت زورمدارانه و سرکوبگرانه را با ایجاد یک شرط دیگر عجین می‌کنند، با این تفاوت که سیگل معتقد است که نظریهٔ اجتماع‌گرایان از آن‌رو زورمدارانه و سرکوبگرانه است که دکترین جامع فلسفی و مذهبی را بر افرادی تحمیل می‌کند که به‌نحو استدلالی آن را رد می‌کنند و پاتنم معتقد است که نظر اجتماع‌گرایان از آن‌رو سرکوبگرانه است که برخلاف یک نظریهٔ لیبرال‌دموکرات تکثر دکترین‌های جامع مقبول را نمی‌پذیرد.

سیگل در این زمینه می‌نویسد: «لیبرالیسم سیاسی معتقد است که در پرتو ایجادشده از تکثرگرایی مقبول، اصولی از عدالت که بر مبنایی اجتماعی حاکم است نمی‌تواند بر دکترین‌هایی مبتنی شود که برخی افراد استدلالاً آن را نمی‌پذیرند... تحمیل دکترین‌های جامع فلسفی و مذهبی بر افرادی که به‌نحو قابل‌قبولی آن را رد می‌کنند، در نظر لیبرالیسم سیاسی، یک نوع استفادهٔ سرکوبگرانه از قدرت حکومتی است» (سیگل، ۱۹۹۸: ۱۴۹). به‌عبارت دیگر، وقتی که فرد استدلالاً مخالف دکترین جامع فلسفی یا مذهبی‌ای است که اجتماع‌گرایان خواهان

1. Roy Moor
2. Andrew W. Siegel

شکل‌دهی به افراد براساس آن‌اند، از منظر لیبرالی تحمیل این دکترین بر وی، و جلوگیری از سبک زندگی‌ای که او می‌پسندد، سرکوبگری و ضدیت با آزادی فردی است. اما پاتنم معتقد است که جامعه لیبرال باید تکثر دکترین‌های جامع قابل قبول را بپذیرد و همه آنها را تحمل کند و اشکال کار اجتماع‌گرایان در آن است که بر یک دکترین جامع خاص تأکید می‌کنند که این امر آزادی را از میان می‌برد (پاتنم، ۲۰۰۰: ۷).

نکته شایان توجه در این زمینه این است که برخی متفکران اجتماع‌گرا از جمله مایکل سندل خود متهم شدن به زورمداری و سرکوبگرانه بودن اندیشه‌هایشان را پیش‌بینی کرده و در کتاب *نابسامانی‌های دموکراسی* به آن اشاره کرده است، اما آنچه سندل از زبان لیبرال‌ها در اعتراض به آرای خود مطرح می‌کند، استدلال جداگانه‌ای در متهم کردن آرای او به زورمداری و سرکوبگرانه بودن است. سندل در این زمینه می‌نویسد:

لیبرال‌ها (این‌گونه به نظر سنت جمهوری‌خواهی در مورد آزادی) اعتراض می‌کنند که نقش قائل شدن برای حکومت در شکل‌دهی به شخصیت شهروندان راه زور و سرکوب را باز می‌کند و احترام به آزادی افراد و استقلال آنها در انتخاب غایاتشان را برای خود، خدشه‌دار می‌سازد (سندل، ۱۹۹۶: ۲۷۱). به این ترتیب سندل از زبان لیبرال‌ها در نقد نظر خود بیان می‌دارد که لیبرال‌ها آرای او را سرکوبگرانه می‌دانند یا آرای او را به‌گونه‌ای می‌دانند که به سرکوبگری منجر می‌شود، چراکه سندل خواهان نقش قائل شدن برای حکومت در شکل‌دهی به شخصیت افراد است، که این امر نافی بی‌طرفی دولت در میان تلقی‌های مختلفی از سعادت و خیر محسوب می‌شود.

درک ناصحیح اجتماع‌گرایان از آزادی لیبرالی

یکی از اصلی‌ترین انتقادهای اجتماع‌گرایان بر لیبرالیسم، این است که آزادی لیبرالی موجب جلوگیری از ترویج فضایل از سوی دولت و در نهایت تضعیف فضایل می‌شود. آنچه اکنون به دنبال آنیم انتقادهایی است که منتقدان اجتماع‌گرایان به برداشت و نظر آنها در مورد آزادی و نگاه اجتماع‌گرایان به مفهوم آزاد بودن وارد دانسته‌اند. شایان ذکر است که مطابق اندیشه اجتماع‌گرایان: «بر مبنای سنت جمهوری‌خواهی آزادی بستگی به حکومت بر خویشتن دارد که به نوبه خود کیفیت‌ها و شاخصه‌های شخصیتی خاصی را می‌طلبد و نیازمند فضایل مدنی خاصی است» (همان: ۲۷۰).

به عبارت بهتر آزادی مورد نظر اجتماع‌گرایان که آزادی جمهوری‌خواهی است، مبتنی بر و وابسته به حکومت بر خویشتن است. علاوه بر این اجتماع‌گرایان معتقدند که آزادی مورد نظر لیبرال‌ها و آزادی رایج در فلسفه اجتماعی امروزی آمریکا آزادی‌ای است که بر مبنای آرای

جان لاک^۱، امانوئل کانت^۲، جان استوارت میل^۳ و جان رولز شکل گرفته است و از این نظر آزادی مبتنی بر توانایی ما در انتخاب غایات خویش است (همان: ۴-۵).

اما مدافعان لیبرالیسم در نقد آرای اجتماع‌گرایان معتقدند که آنها دچار بدفهمی از آزادی لیبرالی‌اند. کالین فارلی^۴، از منتقدان اجتماع‌گرایی معتقد است که اجتماع‌گرایان در فهم آزادی مورد نظر لیبرال‌ها دچار اشتباهی اساسی شده‌اند، زیرا درحالی‌که اجتماع‌گرایان معتقدند آزادی مورد نظر آنها مورد مخالفت لیبرال‌هاست، لیبرال‌ها با این نوع آزادی مخالفتی ندارند. او می‌نویسد فضایی همانند تساهل و تسامح، صلح‌جویی و قانون‌پذیری از جمله فضایی‌اند که لیبرال‌ها معتقدند برای تشکیل یک جامعه باثبات و دموکراتیک لازم است و واضح است که اینها هم همانند آنچه اجتماع‌گرایان ذکر می‌کنند، فضایی مدنی‌اند و شاخصه‌هایی از شخصیت شهروندان را شکل می‌دهند. بنابراین لیبرال‌ها با آزادی مورد نظر اجتماع‌گرایان مخالفتی ندارند، بلکه لیبرال‌ها و به‌خصوص رولز به ترویج فضایی از این دست در میان شهروندان معتقدند (فارلی، ۱۹۹۹: ۴).

این تحلیل فارلی تحلیل و نظری شاذ به نظر می‌رسد، چراکه ظاهراً بر مبنای آرای رولز قرار نیست که حکومت جانبدارانه عمل کند و در ترویج فضایی دخالت داشته باشد، چراکه در غیر این صورت همه اشکالاتی که در قسمت پیش از این در مورد سرکوبگرانه بودن آرای اجتماع‌گرایان، از سوی لیبرال‌ها بر ایشان وارد شد، به‌نحو مشابهی متوجه نظرهای لیبرالی نیز می‌شود. از این‌روست که به نظر می‌رسد آنچه فارلی در ظاهر در دفاع از نظر لیبرال‌ها و برای اثبات اشتباه اجتماع‌گرایان در فهم آن می‌گوید، از سوی دیگر لیبرال‌ها پذیرفته نیست، چراکه آن‌گونه که اجتماع‌گرایان آزادی جمهوری خواهانه را معرفی می‌کنند و خواهان ترویج فضایی خاص در شهروندان بر مبنای آن می‌شوند، موجب اعتراض بسیاری از منتقدان لیبرال آنها شده است که در مبحث قبل به برخی از آنها اشاره شد.

ویلیام گلستون^۵، از متفکران لیبرال که شخصاً معتقد است با فروپاشی بلوک شرق، لیبرال‌دموکراسی تنها رژیم است که مشروعیت آن را می‌توان به‌نحو معقول و عمومی توجیه کرد (گلستون، ۱۹۹۸: ۸۳)، در نقد نظر اجتماع‌گرایان درباره آزادی معتقد است که اشکال اصلی نظر اجتماع‌گرایان در خصوص آزادی این است که این نظر مبهم است و مشخص نیست که

-
1. John Locke
 2. Immanuel Kant
 3. John Stuart Mill
 4. Colin Farrelly
 5. William A. Galston

اجتماع‌گرایانی مانند سندل در این زمینه چه می‌خواهند. او در این زمینه می‌نویسد: «نظر اجتماع‌گرایانی مانند سندل در مورد آزادی سیاسی گیج‌کننده و مبهم است. سندل ابتدا تمایزی دائمی میان آزادی باستانی و آزادی مدرن ارائه می‌کند که آزادی باستانی (جمهوری‌خواهی مدنی) آزادی را محصول حکومت بر خویش می‌داند و آزادی مدرن (جمهوری‌رویه‌مند) آزادی را توان مقاومت در برابر خواست اکثریت می‌داند. با نگاهی به کل داستان اجتماع‌گرایان در مورد آزادی، از آنها انتظار داریم که قاطعانه از آزادی جمهوری‌خواهانه مدنی دفاع کنند، اما در عوض شاهد آن هستیم که آنها اعلام می‌کنند که هر یک از این دو سنت، قسمتی را در سنت دیگر برجسته ساخته‌اند. که این ما را به سوی این درک سوق می‌دهد که هم مشارکت در حکومت (آزادی باستانی) و هم مورد حمایت حکومت قرار گرفتن (آزادی مدرن) خیرهای مهمی هستند که افراد مختلف در مورد آن تصمیمات متفاوتی می‌گیرند و وزن آنها بستگی به تصمیم افراد، موقعیات خاص و موارد معین دارد. بنابراین به جای ایجاد یک انتخاب مصنوعی میان دو مفهوم انتزاعی باید به یک تعادل عملی بین مشارکت و حمایت رسید. ... اما معضل این موضع‌گیری توافقی و از لحاظ ارزشی متکثر این است که تا حد زیادی آن تعارضی را که اجتماع‌گرایان در نهایت به دنبال آن هستند، پیچیده می‌کند. تعارضی که اجتماع‌گرایان طی آن می‌خواهند جمهوری‌خواهی مدنی را خوب و لیبرالیسم رویه‌مند را بد جلوه دهند» (همان: ۸۲).

به این ترتیب اشکال گلستون بر اجتماع‌گرایان این است که آزادی از منظر اجتماع‌گرایان واضح و شفاف نیست. اجتماع‌گرایان در بیان مراد خود از آزادی به گونه‌ای عمل کرده‌اند که در نهایتاً خود نتوانسته‌اند با قاطعیت از آزادی مورد نظر خویش دفاع کنند و مجبور به پذیرش تعادل عملی میان آنچه از نظر آنها خیر است (آزادی از منظر جمهوری‌خواهی مدنی) و آنچه از منظر آنها شر است (آزادی از منظر لیبرالیسم رویه‌مند)، شده‌اند.

ریچارد رورتی^۱ که خود را یک لیبرال حداقل‌گرا^۲ معرفی می‌کند، می‌گوید: «ما صرفاً معتقدیم که هر گاه آموزش، امنیت و ثروت و رفاه بیشتری برای مردم فراهم شود، مردم قابلیت‌های بیشتری برای بر عهده گرفتن مسئولیت‌های حکومت بر خود پیدا می‌کنند که البته این امر یک موضع‌گیری فلسفی نیست و صرفاً یک مشاهده تجربی است که افرادی که میزان بیشتری از سه کالای آموزش، امنیت و ثروت و رفاه را دارند بهتر می‌توانند برای سناریوهای محتمل آینده فردی خود و آینده جامعه خویش تصمیم‌گیری کنند. چنین افرادی صبورتر، متساهل‌تر و خلاق‌ترند و شهروندان بهتری برای دموکراسی هستند» (رورتی، ۱۹۹۸: ۱۱۹). این مدعای رورتی کاملاً در برابر مدعای اجتماع‌گرایان قرار دارد که بیان می‌دارند برای اینکه کسی

1. Richard Rorty
2. Minimalist liberal

شهروند خوبی برای یک جمهوری باشد و بتواند در فرایند تصمیم‌گیری مشارکت داشته باشد، داشتن صرف مواردی که رورتنی می‌گوید کافی نیست، بلکه این فرد باید از آزادی لیبرالی و فارغ‌البالی مورد نظر لیبرال‌ها به دور نگه داشته شود و حکومت نیز با او رفتاری بی‌طرفانه و مبتنی بر اولویت حق بر سعادت نداشته باشد. به این ترتیب رورتنی درحالی‌که مدعی می‌شود تعارض جمهوری‌خواهی و رویه‌مندی در معنای آزادی از اساس ساختگی و بی‌فایده است، در نهایت اعلام می‌دارد:

«من با رولز موافقم که بنابر اهداف سیاسی حق باید بر سعادت اولویت یابد و از نظر من علت اولویت یافتن حق بر سعادت و بهتر بودن جمهوری رویه‌مند از دیگر رژیم‌ها صرفاً تاریخی است و نه فلسفی. در جمهوری رویه‌مند کمترین میزان اخلاقیات و دیدگاه‌ها در مورد خیر بشر در نهادهای سیاسی نهادینه شده است و از این‌رو از همه رژیم‌های تجربه شده تا کنون، بهتر است (همان).

بر این اساس لیبرال‌ها معتقدند که اجتماع‌گرایان در فهم آزادی لیبرالی با مشکل مواجه‌اند و از این‌رو انتقادهایی که بر آزادی مورد نظر لیبرال‌ها وارد کرده‌اند نیز قابل پذیرش نیست.

سعادت اجتماع‌گرایانه بر دکتترین جامع فلسفی استوار است

مسئله دکتترین جامع فلسفی و گریز لیبرال‌های سیاسی از آن، یکی از مباحث قابل طرح و بحث است. لیبرال‌های سیاسی یا حداقل‌گرا میلی به حاکم ساختن یک دکتترین جامع فلسفی یا اخلاقی بر همه عرصه‌های زندگی ندارند و از این‌رو اصرار دارند که نظریه لیبرالی خود را یک نظریه سیاسی معرفی کنند. بر همین مبنا از جمله انتقادهای وارد به اجتماع‌گرایان، این است که آرای آنها مبتنی بر یک دکتترین جامع فلسفی، مذهبی و اخلاقی است و به تعبیر دیگر، یک طرح قوام‌بخش را ایجاد می‌کند. منظور از این دکتترین جامع فلسفی یا طرح قوام‌بخش، این است که پشتوانه چارچوب کلانی که اجتماع‌گرایان برای زندگی اجتماعی و عرصه‌های مختلفی که در آنها خیر و سعادت را تعیین می‌کنند، یک مبنای اخلاقی یا مذهبی یا فلسفی واحد دارد که به افراد اجازه انتخاب آن یا انتخاب مخالف آن داده نمی‌شود. از این‌رو از منظر لیبرال‌ها چنین امری موجب شکل‌دهی غیرارادی و اختیاری به زندگی افراد می‌شود و بنابراین خلاف آزادی است. این انتقاد از جمله انتقادهایی است که برخی اجتماع‌گرایان پیشاپیش به آن واقف‌اند و در مورد آن به تفصیل سخن رانده‌اند. برای مثال سندل در کتاب *نابسامانی‌های دموکراسی* در این زمینه به صراحت مطالبی را ذکر کرده است (سندل، ۱۹۹۶: ۳۲۴-۳۲۱).

ویلیام گلستون در نقد وجود طرح قوام‌بخش در آرای اجتماع‌گرایان بیان می‌دارد که آنچه اجتماع‌گرایان در مورد اقتصاد سیاسی شهروندی بیان می‌دارند، بخشی از یک حیطه بزرگ‌تر

تحت عنوان شخصیت‌سازی مدنی است. او سپس مدعی می‌شود که نویسندگان قانون اساسی ایالات متحده برخلاف نظر اجتماع‌گرایان دولت ملی را برای چنین کاری مناسب نمی‌دیدند و این کار را به نهادهایی دیگر همانند خانواده و نهادهای محلی واگذار می‌کردند (گلستون، ۱۹۹۸: ۸۱-۸۰).

گلستون در اینجا به اشکالی اشاره می‌کند که مدعی است اجتماع‌گرایان نیز خود آن را می‌دانند و به آن واقف‌اند. او می‌نویسد اجتماع‌گرایانی همانند مایکل سندل کاملاً به انتقاد عمیقی که به جمهوری‌خواهی مدنی وارد می‌شود، آگاهند و آن انتقاد این است که به‌خصوص در شرایط مدرن تکثرگرایی و انفتاح، وجود یک طرح قوام‌بخش می‌تواند راه ورود اندیشه‌های پدرسالارانه یا حتی تهدید آزادی را باز کند. آنها به این خطر اعتراف دارند، اما از حامیان لیبرالیسم رویه‌مند می‌خواهند که از خود سؤال کنند آیا این خطر در اندیشه آنها نیز به همین اندازه وجود ندارد؟ (همان: ۸۱).

انتقادهای گلستون در این زمینه به این صورت قابل بیان است که اولاً اجتماع‌گرایان خود خطر وجود طرح قوام‌بخش را در اندیشه خود پذیرفته‌اند و جوابی که آنها به آن می‌دهند، این است که چنین خطری در اندیشه لیبرالیسم رویه‌مند نیز وجود دارد؛ ثانیاً اشکال متوجه آرای اجتماع‌گرایان این است که برخلاف خواست پدران بنیانگذار ایالات متحده، دولت ملی را نهادی مناسب برای دخالت در این امر خطیر می‌داند. حال آنکه دیگران (منتقدان اجتماع‌گرایان) دخالت دولت در این حیطة را خطرناک‌تر دانسته و خواهان واگذاری این حیطة به دیگر نهادها شده‌اند.

درک ناصحیح اجتماع‌گرایان از بی‌طرفی لیبرالی

بحث از بی‌طرفی دولت و لزوم آن یکی از مهم‌ترین مبانی لیبرالی است که بر آن تأکید فراوانی شده است. این نظر از سوی اجتماع‌گرایان مورد نقد و انتقاد جدی قرار گرفته است؛ در برابر مواضع انتقادی اجتماع‌گرایان به نظریه بی‌طرفی دولت که از سوی لیبرال‌ها مطرح می‌شود، انتقادهایی نیز به اجتماع‌گرایان صورت گرفته است که مرکز ثقل آنها این است که اجتماع‌گرایان درک درستی از بی‌طرفی لیبرالی به‌دست نیاورده‌اند. در همین زمینه و بر همین اساس ویل کیملیکا^۱ بیان می‌دارد:

سندل از اصطلاحات متفاوتی برای توصیف این نظریه (لیبرالیسم رویه‌مند) استفاده کرده است. برای مثال در برخی موارد به رویه‌مند بودن اشاره می‌کند یا بی‌طرفی‌گرایی، گاهی به اولویت حق بر سعادت در این نظر اشاره می‌کند یا از انسان فارغ‌البال سخن می‌گوید و به

1. Will Kymlicka

خودمختاری و اولویت فرد بر غایاتش اشاره می‌کند. اما همه این اصطلاحات مبهم و گمراه‌کننده‌اند (کیملیکا، ۱۹۹۸: ۱۳۳).

اولین اشکال کیملیکا بر آرای سندل و نیز اجتماع‌گرایان در این زمینه ابهام و نامشخص بودن آن است. او مدعی می‌شود که نظر اجتماع‌گرایان در مورد بی‌طرفی دولت همانند بسیاری دیگر از اصطلاحاتی که به کار می‌برند، مبهم و گمراه‌کننده است، به همین دلیل می‌کوشد تا معادل مفهوم‌تر و واضح‌تری را به جای هر یک از این اصطلاحات مطرح کند. با این هدف کیملیکا در برابر مفهوم بی‌طرفی دولت که از سوی اجتماع‌گرایان ارائه شده است، مفهوم دولت غیرکمال‌گرا^۱ را مطرح می‌کند. او در تبیین مراد خود از این مفهوم می‌نویسد:

دولت غیرکمال‌گرا؛ دولت باید در میان تلقی‌های مختلف سعادت بی‌طرف باشد، به این معنا که قانونگذاری‌های خود را در جهت نوعی خاص از ارزش ذاتی برخی از تلقی‌ها از سعادت مبتنی نکند. نقش دولت این است که زمینه و فضای لازم را برای افراد فراهم آورد تا برای خود در مورد ارزش هر یک از تلقی‌های مختلف سعادت قضاوت کنند. دولت همچنین باید توزیعی عادلانه از حقوق و منابع ایجاد کند که افراد را قادر به پی‌جویی سعادت مورد نظر خودشان نماید... این ادعایی است که اجتماع‌گرایان گاه از آن به‌عنوان بی‌طرفی دولت یاد می‌کنند (همان).

نکته شایان توجه آنکه به نظر کیملیکا دولت لیبرال هم می‌تواند بی‌طرف باشد و هم فضایی خاص را، البته با این هدف و نیت که افراد عدالت را بهتر به‌جای آورند، ترویج کند و از این رو او معتقد است که اجتماع‌گرایان در بیان معضلات دولت لیبرال و لیبرال‌دموکراسی‌های چپ‌گرای مورد نظر کیملیکا اشتباه کرده‌اند.

درک ناصحیح اجتماع‌گرایان از فارغ‌البالی لیبرالی

از مهم‌ترین انتقادهای اجتماع‌گرایان بر لیبرال‌ها حول محور تلقی لیبرالیسم از فرد شکل می‌گیرد. در تصور لیبرالی از فرد تلقی انسان به‌عنوان یک فرد فارغ‌البالی تصویری رایج و اساسی است، به عبارت بهتر، تلقی انسان فارغ‌البالی از فرد یک امر نهادینه‌شده در لیبرالیسم رویه‌مند است. برخی از متفکران لیبرال نیز در این نظر با اجتماع‌گرایان شریک‌اند و معتقدند که تصور فارغ‌البالی از انسان در جمهوری رویه‌مند نهادینه شده است (سیگل، ۱۹۹۸: ۱۵۰)، اما به نظر برخی دیگر از لیبرال‌ها اجتماع‌گرایان در مورد اینکه تصور لیبرال‌ها از انسان تصویری ضعیف و نحیف

است که نمی‌تواند تعهدات و وابستگی‌های فرد را به جامعه و دیگران ایجاد کند، دچار اشتباه شده‌اند:

من برخلاف نظر اجتماع‌گرایان استدلال می‌کنم که لیبرال‌ها می‌توانند تعهدات و وابستگی‌های فرد به کشور و دوستانش را شناسایی کنند (پاتنم، ۲۰۰۰: ۳). به این ترتیب پاتنم فارغ‌البالی را که اجتماع‌گرایان آن را زیربنای فکر لیبرال‌ها در مورد انسان می‌دانند، نمی‌پذیرد و مدعی است که لیبرال‌ها می‌توانند تعهدات و وابستگی‌هایی را برای فرد در نظر گیرند، اما او معتقد است ریشه و مبنای این وابستگی‌ها و تعهدات دکترین سیاسی لیبرالیسم نیست، بلکه دکترین یا حداقل برخی از دکترین‌های سیاسی‌ای است که شهروندان یک جامعه لیبرال‌دموکرات آن را بنا می‌نهند (همان). با این همه پاتنم معترف است تعهداتی از این دست نمی‌تواند به قوت و استحکام تعهدات مورد نظر اجتماع‌گرایان باشد. او می‌نویسد: با این همه این تعهدات و وابستگی‌ها استحکام مورد نظر اجتماع‌گرایان را ندارد (همان).

مدافعان لیبرالیسم مدعی‌اند که اجتماع‌گرایان در فهم فارغ‌البالی مورد نظر لیبرال‌ها دچار خطا شده‌اند و انسان مطلوب لیبرال‌ها چنانکه اجتماع‌گرایان بیان می‌دارند نیز از تعهدات اجتماعی فارغ نیست.

اجتماع‌گرایان و مسئله فضیلت و فضایل مدنی

فضیلت‌های اجتماعی از جمله اصلی‌ترین دغدغه‌های اجتماع‌گرایان هستند، به‌نوعی که اجتماع‌گرایان به‌طور معمول با تأکید بر فضایل مدنی یا فضایل جمهوری‌خواهانه شناخته می‌شوند؛ چراکه اجتماع‌گرایان همواره بر رشد و توسعه فضایل مدنی تأکید داشته‌اند. از سوی دیگر، شاهد آنیم که منتقدان اجتماعی‌گرایی نیز در انتقادهای خویش یک محور اصلی و اساسی را همین مسئله فضایل مدنی و جمهوری‌خواهانه قرار داده‌اند. لیبرال‌ها در انتقاد بر اجتماع‌گرایی به این مسئله پرداخته‌اند که اجتماع‌گرایان در مسئله فضایل مدنی و ترویج آنها و حتی تعیین آنها سردرگم و دچار ابهام‌اند و همین ابهام اصلی‌ترین نقیصه است که متوجه این مکتب است.

در همین زمینه جیمز فلمینگ و لیندا مک‌لین اجتماع‌گرایان را مدعی تشکیل یک جمهوری ذاتی یا معناگرا یا محتواگرا^۱ معرفی می‌کنند (فلمینگ و مک‌لین، ۱۹۹۷: ۵۱۱). جمهوری‌ای که قرار است فضایل مدنی مورد نظر اجتماع‌گرایان ذات و معنای این جمهوری را به خود اختصاص دهد. اما سؤال این است که:

ذات این جمهوری ذاتی چیست؟ آن خیرها، سعادت‌ها، فضایل یا غایاتی که قانون اساسی این جامعه باید در جهت تقویت و پیشبرد آنها تفسیر شود کدام‌اند؟ متأسفانه اجتماع‌گرایان از ارائه سعادت و فضایل و خیرهایی برای ذات این جمهوری ذاتی ناتوان‌اند (فلمینگ و مک‌لین، ۱۹۹۷: ۵۱۲).

این انتقاد، انتقادی اساسی و زیربنایی به نظریه اجتماع‌گرایی است، چراکه اجتماع‌گرایان را که بخش مهمی از تأکید خود در نقد لیبرال‌دموکراسی و جمهوری رویه‌مند را بر فضایل مدنی استوار ساخته‌اند، متهم می‌کند که از ارائه این فضایل ناتوان‌اند و از مطرح کردن آنها شانه خالی کرده‌اند. به این ترتیب اجتماع‌گرایان به علت بیان نداشتن فضایل مورد نظر خود در جمهوری مورد نظرشان نه تنها متهم به نقص در نظام خویش می‌شوند، بلکه فلمینگ و مک‌لین معتقدند که در حقیقت جمهوری مورد نظر اجتماع‌گرایان نیز یک جمهوری رویه‌مند است که در آن جای فضایل و خیرهایی که قرار است محتوای نظام سیاسی را تشکیل دهند، خالی است. این دو متفکر معتقدند هرچند اجتماع‌گرایان کوشیده‌اند که یک جمهوری محتواگرا را مطرح کنند، می‌توان نشان داد که جمهوری مورد نظر آنها نیز اساساً رویه‌مند است (همان: ۵۱۱)، چراکه فضایل مورد نیاز یک جمهوری محتواگرا را مطرح نکرده‌اند. این دو معتقدند که:

اجتماع‌گرایان بیش از آنکه به برداشتی محتواگرا از خیرها، فضایل و غایات دعوت کنند، به الگوی استدلالی و توجیهات و تبیینات جمهوری‌خواهانه از آزادی‌های اساسی و تعهد به رویه‌های جمهوری‌خواهانه دعوت می‌کنند (همان: ۵۱۳).

گلستون از دیگر منتقدان اجتماع‌گرایان، بحث از فضایل مدنی و نقد خود در این زمینه بر اجتماع‌گرایان را با دو سؤال اساسی و به‌جا آغاز می‌کند. او می‌نویسد:

در بحث از فلسفه اجتماعی دو سؤال اساسی نقش مرکزی دارند: ۱. فضایل مدنی متناسب با زندگی سیاسی و اجتماعی کدام‌اند؟ ۲. ابزار و طرقی که به واسطه آنها می‌توان این فضایل را ایجاد کرد کدام‌اند؟ بخش عظیمی از این بحث حول «سؤالات» شهروندی صورت می‌گیرد (گلستون، ۱۹۹۸: ۷۸). او سپس در بحث‌های خود نشان می‌دهد که اجتماع‌گرایان در جواب به این دو سؤال اساسی و مرکزی کوتاهی نموده و یا طریق نادرستی را برگزیده‌اند. به نظر گلستون در پاسخ به پرسش اول جواب‌های گوناگونی، از سوی گروه‌های مختلف مطرح شده است و در زمان‌های مختلف نیز بر سر فضایل مورد قبول و متناسب با جمهوری و زندگی سیاسی و اجتماعی بحث بوده است (همان: ۷۸-۸۰). اما در نهایت به اجتماع‌گرایان اشکال می‌کند که چرا فضایل مورد نظر خویش را معین نساخته و به تعبیر گلستون محتوای مورد نظر خویش از فضایل مدنی را مشخص نکرده‌اند (همان: ۸۰).

در پاسخ به پرسش دوم نیز گلستون با نظر اجتماع‌گرایان مخالف است. او می‌نویسد:

قانون اساسی آمریکا و نویسندگان مقالات «فدرالیست»، دولت ملی را ابزار خوبی برای چنین کارهایی (ترویج فضایل مدنی) نمی‌دانستند. در بیشتر دوران تاریخ ما خانواده‌های عمومی محلی، و جامعه‌های مدنی کلید موفقیت در این شرکت‌های شکل‌دهنده در نظر گرفته شده بودند. با این حال سندل در صورت‌بندی مدنی مورد نظرش نمی‌تواند از تنش میان قدرت دولت برای شکل‌دهی به افراد و تعهدی که او از افراد مطرح می‌سازد، فرار کند (همان).

به این ترتیب گلستون معتقد است که اجتماع‌گرایان در پاسخ به پرسش اول که سؤالی اختلاف‌برانگیز است، کوتاهی کرده و جواب مشخصی ارائه نکرده‌اند و در پاسخ به پرسش دوم نیز با وجود ادعای اجتماع‌گرایان، بنیانگذاران آمریکا (و در بیشتر دوران تاریخ در این کشور) دولت ملی را ابزاری مناسب برای ترویج فضایل مدنی نمی‌دانسته‌اند.

جرمی والدرون آزای اجتماع‌گرایان در مورد فضایل مدنی را از منظری دیگر نقد می‌کند. والدرون به موضوع تغییر جوامع و شرایط اقتصادی و اجتماعی حاکم بر آنها در نقد خود نقشی پررنگ اعطا می‌کند و معتقد است که شرایط اجتماعی حاکم بر جوامع به شدت از آنچه اجتماع‌گرایان در پی آن‌اند (حکومت به شیوه یونان باستان) تغییر کرده است (والدرون، ۱۹۹۸: ۳۵). او معتقد است که لیبرال‌های مخالف اجتماع‌گرایان حساسیت و دقت بیشتری نسبت به شرایط اجتماعی و اقتصادی زمانه از خود نشان داده‌اند (همان: ۳۲)، اما اجتماع‌گرایان به این مسئله توجه کافی نشان نداده‌اند. او به اجتماع‌گرایان متذکر می‌شود که:

آنچه من می‌گویم این است که اگر سطح سازمان سیاسی به‌حدی متفاوت شود که نهادهای مدنی را فقط به نوع و شکلی دیگر ممکن سازد، آنگاه نگاه ما به خصوصیات و فضایل مورد نیاز برای سعادت عمومی و حکومت بر خود هم باید عوض شود (همان: ۳۷).

این انتقادی است که والدرون بر اجتماع‌گرایان دارد. او مدعی است که اجتماع‌گرایان به فضایل مدنی سستی متمسک شده‌اند و خواهان حفظ آنها هستند؛ حال آنکه سطح سازمان سیاسی جوامع کنونی چنان از جوامع باستانی متفاوت شده است که نهادهای مدنی به‌کلی متحول شده‌اند و به‌تبع آن فضایل مدنی نیز باید متحول شود.

او در انتقاد از اجتماع‌گرایان و با طعنه زدن به آنها می‌نویسد: اگر شرایط اجتماعی مناسب برای توسعه و اجرایی کردن فضایل مدنی سستی دیگر وجود نداشته باشد و قادر به ایجاد آن نیز نباشیم، نمی‌توانیم تصمیم بگیریم که آنها هنوز معنا دارند (والدرون، ۱۹۹۸: ۳۷).

رانلد باینر اشکال مورد نظر والدرون را به‌گونه‌ای دیگر مطرح کرده است. اگر والدرون برای رد نظر اجتماع‌گرایان فضایل را در سیر تاریخی، متحول و متفاوت مطرح کرده است، باینر فضایل جوامع گوناگون را متفاوت می‌داند و معتقد است که:

جوامع چنان متفاوت‌اند که نمی‌توان «جامعه» را یک خیر دانست و گفت که فلسفه‌ای که آن را دست‌کم بگیرد ناقص است (باینر، ۱۹۹۸: ۲). او مشکل اجتماع‌گرایانی همانند سندل را در این می‌داند که جامعه را یک خیر و ملاک ارزیابی می‌دانند؛ حال آنکه از نظر او جامعه دارای معنایی محصل و معین نبوده و مشخص نیست جامعه‌ای که سندل از آن تجلیل می‌کند چیست، خانواده است یا ملت، گروه دوستان است یا محلی است و ... (باینر، ۱۹۹۸: ۳). باینر علاوه بر این به سندل اشکال می‌کند که فضایی مشترک را برای همه جوامع ایجاد کرده است و می‌نویسد: تضمینی نیست که جوامع مختلف چیزهای متعارضی از افراد نخواهند و حتی تضمینی نیست که یک جامعه خاص سعادت خاصی را در نظر داشته باشد (همان: ۴).

به نظر باینر چون جوامع مختلف می‌توانند فضایل گوناگونی را طلب کنند و چون اصل جامعه یک خیر اخلاقی نیست، پس اعتراضات اجتماع‌گرایان بر جمهوری رویه‌مند (لیبرال‌دموکراسی) که در آن جامعه رو به زوال نهاده است و فضایل مدنی افول کرده‌اند، پذیرفته نیست.

اما جای بسی تأمل دارد که آیا می‌توان پذیرفت که جامعه و از سوی دیگر زوال آن هیچ اهمیتی نداشته باشد و بتوان به فلسفه‌ای اجتماعی که به زوال جامعه می‌انجامد خرده‌ای نگرفت. اما اشکالات منتقدان در مورد نظریه‌های اجتماع‌گرایان در مورد فضایل مدنی به اینجا خاتمه نمی‌یابد. از جمله اشکالات جالب توجهی که پاتنم بر اجتماع‌گرایان وارد می‌کند این است که سندل و به‌طور کلی اجتماع‌گرایان دارای این پیش‌فرض به صراحت اعلام نشده هستند که همه انسان‌ها توانایی کسب فضایل را دارند و باید به آنها فضایل را آموزش داد. او می‌نویسد:

جمهوری‌خواهی مدلی است که سندل برای ایالات متحده مناسب می‌داند. (اما) پیش‌فرض آن این است که همه افراد توانایی کسب فضایل مورد نیاز برای حکومت بر خویشان را دارند و این فضایل مدنی را می‌توان و باید به افراد آموزش داد (پاتنم، ۲۰۰۰: ۱۰).

این اشکال یا تبیین و تصریح به پیش‌فرضی که سندل آن را مبنای نظریه‌های خود قرار داده، اشکالی اساسی و زیربنایی است، زیرا اگر اجتماع‌گرایان نتوانند استدلال لازم برای پذیرش این پیش‌فرض را ارائه کنند، نه فقط جمهوری‌گرایی مورد نظر آنها، بلکه به‌طور کلی انواع حکومت‌های مردمی و عمومی دچار اشکال می‌شوند. روی دیگر این سکه آن است که کسی مدعی شود فقط افرادی خاص توانایی کسب این خصوصیت را دارند که بر خود (یا بر دیگران) حکومت کنند و واضح است که چنین نظریه‌ای می‌تواند اساساً شیوه یا شیوه‌هایی دیگر از حکومت را مطرح سازد.

اجتماع‌گرایان و بزرگ‌نمایی اشکالات لیبرالیسم

اجتماع‌گرایی از اساس رویکردی انتقادی و سلبی داشته است. اجتماع‌گرایانی مانند چارلز تیلور اصول اخلاقی مدرنیسم را مورد انتقاد قرار می‌دهند و دیگرانی مانند مکینتایر و سندل بر زمینه‌های مختلف سیاست و اخلاق لیبرالی تاخته‌اند. انتقادهای شدید و گسترده اجتماع‌گرایان بر سیاست و حکومت و اخلاق و اجتماع غرب مدرن و به‌خصوص لیبرالیسم مدرن موجب شده است که گروهی از متفکران منتقد اجتماع‌گرایان آنان را به بدفهمی معضلات آمریکا یا بزرگ‌نمایی مشکلات آن متهم کنند. به‌عبارت بهتر، غلبه نقد در آثار اجتماع‌گرایان سبب شده است که منتقدان آنها ایشان را متفکرانی بدانند که در اشکال‌تراشی و بیان ضعف‌های لیبرالیسم و گسترده‌تر از آن مدرنیسم دچار اغراق و بزرگ‌نمایی هستند. در این میان گلستون معتقد است که اجتماع‌گرایان در فهم اوضاع اجتماعی ایالات متحده دچار اشکالاتی اساسی‌اند. گلستون با استناد به سخنان مشهور چرچیل، نخست‌وزیر سابق انگلیس و سیاستمدار مشهور دوران جنگ جهانی دوم، بیان می‌دارد که لیبرال‌دموکراسی بدترین نوع حکومت است که از انواع اجراشده حکومت بهتر است... (گلستون، ۱۹۹۸: ۶۳).

او با این تمثیل در پی آن است که بیان دارد که لیبرال‌دموکراسی اگرچه دچار مشکلاتی است، این مشکلات آن را به شیوه نامطلوبی از حکومت کردن بدل نساخته است. به تعبیر دقیق‌تر، گلستون معتقد است لیبرال‌دموکراسی آمریکایی در بحران نیست، بلکه چندین مشکل دارد که البته همه این مشکل‌ها یک ریشه ندارند (همان). به این ترتیب گلستون این استدلال اجتماع‌گرایان را که در ریشه‌یابی معضلات لیبرال‌دموکراسی همه آنها را به ریشه واحدی نسبت داده‌اند (ماهیت جمهوری رویه‌مند که خود سه شاخصه دارد)، نقد می‌کند و از سویی معتقد است که اصولاً لیبرال‌دموکراسی ایالات متحده دچار بحران نیست و معتقد است: زندگی اجتماعی ما (دموکراسی آمریکایی) ظرفیت تکامل درونی و اصلاح خود را از دست نداده است (همان). به این ترتیب گلستون بیان می‌دارد که هرچند اشکالات مختلفی بر لیبرالیسم حاکم بر جامعه آمریکا به‌عنوان نمونه مورد نظر اجتماع‌گرایان از لیبرالیسم وارد است، این جامعه به حالت بن‌بست و ایستایی نرسیده است و هنوز فلسفه اجتماعی لیبرال‌دموکراسی توان بازسازی و تکامل و اصلاح خویش را دارد و از این‌رو می‌تواند از مشکلات و اعتراضات موجود به وضعیت مطلوب‌تری تغییر کند. از سوی دیگر، اشکالات موجود در این فلسفه اجتماعی از منظر گلستون در حد بحران و حالت خطرناکی نیست که اجتماع‌گرایان تصویر می‌کنند.

گلستون معضلات موجود در دموکراسی آمریکایی را سه معضل کلی ۱. سردرگمی اقتصادی (حاصل از گذار از اقتصاد صنعتی ملی هژمونیک به اقتصاد اطلاعاتی جهانی)؛ ۲. تفرقه اجتماعی؛ و ۳. ناکارآمدی سیاسی می‌داند (همان: ۶۷-۶۵) و معتقد است که این معضلات

ایجادکننده یک بحران در دموکراسی آمریکایی نیستند، بلکه فقط حاکی از شرایط گذار هستند. گلستون هرچند می‌پذیرد که شرایط فعلی دموکراسی آمریکایی نگران‌کننده است (همان: ۶۷)، معتقد است که فلسفه اجتماعی ایالات متحده همواره در دوره‌های گذار به نجات آمریکا آمده است و خلاقیت این فلسفه در دوران گذار قبلی مثل سال‌های ۱۸۹۰ تا ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ تا ۱۹۷۰ توانایی خود را در نجات آمریکا نشان داده است (همان: ۶۶). به این سبب گلستون معتقد است که اجتماع‌گرایان در فهم اوضاع فعلی آمریکا دچار بدفهمی شده و اوضاع گذار فعلی آمریکا را درک نکرده‌اند و معضلات جامعه آمریکا را نیز بزرگ‌نمایی کرده‌اند.

این استدلال گلستون به‌عنوان یک استدلال تاریخی بر توانمندی لیبرالیسم بر گذر از مشکلات هنگامی پذیرفته است که اجتماع‌گرایان نیز این شواهد تاریخی را به‌اجمال قبول داشته باشند. به‌عبارت بهتر، گلستون برای اینکه نشان دهد لیبرالیسم سیاسی مورد نظر وی به بن‌بست نرسیده است و در شرایط بحرانی و ایست‌قرار ندارد، به چند شاهد تاریخی استناد می‌کند، این در حالی است که اجتماع‌گرایان در مباحث تاریخی خود به‌طور معمول دوره‌هایی را که گلستون شواهد تاریخی خود را از آنها استخراج کرده است، دوره حاکمیت لیبرالیسم سیاسی نمی‌دانند. از منظر اجتماع‌گرایان دوران تفوق لیبرالیسم رویه‌مندی که آنها همه خطرها را متوجه آن می‌دانند، از نیمه دوم قرن بیستم است که فقط شامل مورد ۱۹۷۰ از موارد ذکرشده توسط گلستون می‌شود. علاوه‌بر این باید توجه داشت که از منظر اجتماع‌گرایان این فلسفه اجتماعی (جمهوری رویه‌مند) اکنون خود کمر به هدم نظام دموکراسی لیبرال و زوال جامعه آن و از میان بردن توان مردم در حکومت بر خویشتن بسته است. بنابراین به‌نظر می‌رسد که احاله این مشکل به خلاقیت همان فلسفه اجتماعی، بدون رد استدلال اجتماع‌گرایان، راه‌حل خوبی برای مسئله باشد.

ریچارد رورتی دیگر منتقد اجتماع‌گرایان نیز معتقد است که اجتماع‌گرایان هم در پیش‌فرض‌های فلسفی خود و هم در فهم معضل فعلی آمریکا اشکال دارند (رورتی، ۱۹۹۸: ۱۱۷). او معتقد است که اجتماع‌گرایان در این نظر که آمریکا نیازمند و در پی فلسفه اجتماعی جدیدی است (این مطلب بخش دوم عنوان کتاب مشهور سندل تحت عنوان اصلی نابسامانی‌های دموکراسی است) دچار اشتباه شده‌اند. رورتی می‌نویسد: من برخلاف سندل فکر نمی‌کنم که آمریکا فلسفه اجتماعی جدیدی می‌خواهد، بلکه آمریکا به‌دنبال هویت اخلاقی است ... (همان: ۱۱۸).

علاوه‌بر این ویل کیملیکا از دیگر منتقدان اجتماع‌گرایان معتقد است که آنها در بیان تفاوت‌ها و تعارض‌های دو نظریه رقیب دموکراسی رویه‌مند و جمهوری‌خواهی مدنی دست

به بزرگ‌نمایی زده‌اند و از نظر او این بزرگ‌نمایی صورت‌گرفته به لحاظ فلسفی غیرقابل اعتماد و از نظر سیاسی دارای نتیجه عکس است (کمیلا، ۱۹۹۸: ۱۳۱).

نکته شایان توجه در پاسخ به این اشکال آن است که سندل به‌عنوان یکی از فیلسوفان اجتماع‌گرا در پاسخ به این انتقاد معتقد است که در هر صورت لیبرالیسم رویه‌مند و جمهوری‌گرایی کمال‌گرا دو نوع متقابل و جمع‌ناپذیر از حکومت هستند که با وجود میل منتقدان او، این دو نوع حکومت شاخصه‌هایی کاملاً متفاوت و جمع‌ناپذیر دارند (سندل، ۱۹۹۹: ۲۱۱-۲۰۹).

امتناع عملی اجتماع‌گرایی

اجتماع‌گرایان با تکیه جدی بر نقد و انتقاد کمتر به ارائه راه‌حل و بعد ایجابی پرداخته‌اند. شاید بتوان مدعی شد که این امر تا حدی حاصل روش معرفت‌شناختی آنها یعنی روش تحلیلی در فلسفه است که کمتر از آن ساختار و ساختمان فکری خارج می‌شود و بیشتر به تحلیل و شکافتن مسائل و نقد برداشت‌ها و ... پرداخته می‌شود. همین مسئله سبب شده است که یکی از اشکالات اصلی وارد بر اجتماع‌گرایان این باشد که آنچه ایشان خواهان آن‌اند، آرمان‌گرایانه یا ناممکن است. در بین انتقادهای دیگری که تا اینجا بر اجتماع‌گرایی بیان کردیم، بسیاری از آنها به همین مسئله اشاره داشتند، اما امتناع عملی آنچه اجتماع‌گرایان به‌عنوان یک فلسفه اجتماعی برای ایالات متحده می‌خواهند، انتقادی در ظاهر مجزا و متفاوت است که جرمی والدرون آن را به‌صراحت مطرح کرده است.

به نظر والدرون دوران آنچه اجتماع‌گرایی در پی آن است، گذشته و دیگر چنان مشارکتی از شهروندان در زندگی اجتماعی و حکومت بر خود که در عصر یونان باستان ممکن بود، ناممکن شده است (والدرون، ۱۹۹۸: ۳۷). والدرون سندل و دیگر اجتماع‌گرایان را به‌دنبال امری محال می‌داند و می‌نویسد:

حامیان فضایل مدنی باید بدانند که در شهرهای میلیونی و کشورهای میلیاردی کنونی ایده‌های مشارکت مدنی دولت‌شهرهای آتن ممکن نیست (همان: ۳۵).

ریچارد دگر، دیگر منتقد اجتماع‌گرایی نیز به‌صراحت خاطر نشان می‌سازد که اشکالات سندل و امثال او را بر زندگی کنونی می‌پذیرد، اما با حالتی از ناامیدی خاطر نشان می‌سازد که با حمله به لیبرالیسم و نقد آن، آنچه اجتماع‌گرایان می‌خواهند رخ نخواهد داد و به تعبیر خود او «کارها درست نمی‌شود». او در این زمینه بیان می‌دارد: «سندل درست می‌گوید که حکومت بر خود از نوع جمهوری خواهانه آن به جد نیازمند سیاستی شکل‌دهنده به شهروندان است که در شهروندان خود خصوصیات مورد نیاز برای حکومت بر خود را رشد می‌دهد. او همچنین

درست می‌گوید که پیش از او نیز کسانی که به مسئله «اقتصاد سیاسی شهروندی» اهمیت می‌داده‌اند، به این نکته توجه داشته‌اند... اما او اشتباه می‌کند که فکر می‌کند با نفی لیبرالیسم به نفع جمهوری خواهی می‌توان کارها را درست کرد» (دگر، ۱۹۹۹: ۲۰۸).

در تکمیل این اشکال می‌توان به نظرهای رولز اشاره کرد که معتقد است اصولاً تعیین سعادت به‌عنوان معیاری برای تعیین «خوبی» افراد کاری غلط و نشدنی است؛ و از منظر رولز اجتماع‌گرایان به‌دنبال چنین امری هستند. «رولز دو اعتراض اساسی نسبت به اینکه سعادت را معیاری مناسب برای تعیین well-being افراد بدانیم دارد: ۱. هر سنجه‌ای از سعادت به‌نحو ناکافی‌ای انتزاعی است و نمی‌تواند در مورد افراد با جهان‌بینی‌های مختلف به‌کار رود (پوگی، ۲۰۰۷: ۵۳) و ۲. معضلات اجرایی به‌کارگیری سنجه‌ای برای سعادت» (همان: ۵۴).

نتیجه

در این مقاله اشکالات و انتقادهای لیبرال‌ها در نقد اجتماع‌گرایی، گردآوری و مطرح شد. نگاهی به اشکالات مطرح‌شده از سوی متفکران لیبرال و حامیان لیبرالیسم بر آرای اجتماع‌گرایان، به‌خصوص مایکل سندل به‌عنوان یکی از فیلسوفان اجتماع‌گرا نشان می‌دهد که این اشکالات را می‌توان در هشت گروه زیر دسته‌بندی کرد و فهرست آنها را چنین بیان داشت:

اجتماع‌گرایی در عمل منفی آزادی است؛ درک ناصحیح اجتماع‌گرایان از آزادی لیبرالی؛ سعادت اجتماع‌گرایانه بر دکتترین جامع فلسفی استوار است؛ درک ناصحیح اجتماع‌گرایان از بی‌طرفی لیبرالی؛ درک ناصحیح اجتماع‌گرایان از فارغ‌البالی لیبرالی؛ اجتماع‌گرایان و مسئله فضیلت و فضایل مدنی؛ اجتماع‌گرایان و بزرگ‌نمایی اشکالات لیبرالیسم؛ امتناع عملی اجتماع‌گرایی.

منابع و مأخذ

1. Beiner, Ronald (1998), the Quest for a post liberal public philosophy, in Anita L Allen, Milton C Regan (edited) 1998.
2. Boucher, David and Kelly, Paul (1994), The social Contract from Hobbes to Rawls, Routledge, London.
3. Connolly, William. Civic Republicanism and Civic pluralism: the silent straggle of Micheal sandel, Raritan, fall 1996, 140-50.
3. Dagger, Richard (1999), Rejoinder to Michael Sandel, The review of politics, pp. 215-218.
4. Dagger, Richard (1999), The Sandelian Republic and the encumberd self, The review of politics, pp. 181-208.
5. Etzioni, Amita (2004), The Common Good, Polity Press, Cambridge.
6. Etzioni, Amita, Are Particularistic Obligations Justified, in The Common Good, Polity Press, Cambridge, (2004).
7. Etzioni, Amita, Children and free speech, in The Common Good, Polity Press, Cambridge, (2004).

8. Etzioni, Amita, Privacy and Safety in Electronic communications, in *The Common Good*, Polity Press, Cambridge, (2004).
9. Etzioni, Amita, Privacy as an Obligation, in *The Common Good*, Polity Press, Cambridge, (2004).
10. Etzioni, Amitai (1998), Moral Dialogues: A communication Core Element, in Anita L Allen, Milton C Regan (edited) 1998.
11. Farrelly, cilin, Does Rawls support the pridual republic? A critical response to sandel's democracy's discontent, politics, 02633957, feb99, vol. 19, Issue 1.
12. Fleming, James E. and McClain, Linda C., The Right of privacy in sandel's procedural republic, in search of a substansive republic, *Texas law review*, 76 (1997), 509-51.
13. Galston, William A., Political Economy and the Politics of Virtue; Us public philosophy at Century's End, in Anita L Allen, Milton C Regan (edited) 1998.
14. Kapur, Basand k. (1995), *Communitarian Ethics and Economics*, Avebury, England.
15. Kusch, Martin (2002), *Knowledge by Agreement; The Programme of communitarian Epistemology*, Oxford University Press.
16. Kymlicka, Will, (1992) *Contemporary Political Philosophy: An Introduction*, Oxford: Clarendon Press.
17. Kymlicka, Will, (1998) Liberal Egalitarianism and Civic Republicanism: friends or enemies?, in Anita L. Allen, Milton C. Regan (edited).
18. Kymlicka, Will, (2002) Multiculturalism and Minority Rights: West and East, *Journal on Ethnopolitics and Minority Issues in Europe*, Issue 4, pp. 1-27.
19. Kymlicka, Will, (2006) and Banting, keith, *Multiculturalism and Welfare State*, Oxford University Press.
20. Kymlicka, Will, (2006) Liberal Nationalism and Cosmopolitan Justice, in Seyla Benhabib, *Another Cosmopolitanism*, edited by Robert Post, Oxford University Press.
21. Kymlicka, Will, *Multiculturalism and Minority Rights: West and East*, *Journal on Ethnopolitics and Minority Issues in Europe*, Issue 4/2002, pp. 1-27.
22. Mulhall, Stephen, and swift, Adam (1996), *Liberals and Communitarians*, Oxford, Cambridge Mass.
23. Pettit, Philip (1991), *Contemporary Political Theory*, Maxwell, New York.
24. Pettit, Philip, (1998) Reworking sandel's republicanism. *Journal of philosophy*, 95, 40-59.
25. Plant, Raymond, (1991) *Modern Political Thought*, London: Basil Black Well, Cambridge.
26. Pogge, Thomas (2007), *John Rawls: his Life and Theory of Justice*, Translated By Michelle Kosch, Oxford University Press, Oxford.
27. Putnam, Ruth Anna, Neither a Beast nor a God, *Social Theory & Practice*, 0037802x, summer 2000, vol. 26, Issue2.
28. Rawls, John (1971/1999), *A Theory of Justice*, Harvard University Press, Cambridge MA.
29. Rawls, John (1993), *Political Liberalism*, New York, Columbia University Press.
30. Rawls, John (1999), *The Law of People; with the Idea of Public Reason Revisited*, Cambridge, Harvard University Press.
31. Rawls, John (2000), *Lectures on the History of Moral Philosophy*, Edited by Barbara Harman, Harvard University Press.
32. Regan, Milton C. IR. (1998), Corporate speech and civic virtue, in Anita L Allen, Milton C Regan (edited) 1998.
33. Rorty, Richard (1998), A defense of minimalist liberalism, in Anita L Allen, Milton C Regan (edited) 1998.
34. Rosenblum, Nancy L. fusion Republicanism, in Anita L Allen, Milton C Regan (edited) 1998.
35. Sandel, Michael J. (1989), Moral Argument and Liberal Toleration: Abortion and Homosexuality, *California Law Review*, Vol 77, pp. 521-538.
36. Sandel, Michael J. (1994), *Liberalism and Its Critics*, New York: New York University Press.
37. Sandel, Michael J. (1996) *Democracy's discontent*, America in search of a public philosophy, Cambridge, mass: the bekknap press of Harvard university press.
38. Sandel, Michael J. (1998), Reply to critics, in Anita L Allen, Milton C Regan (edited), 1998 (b).
39. Sandel, Michael J. (1999) liberalism and republicanism: Friends or Foes? A reply to Richard Dagger, *The Review of Politics*.

40. Sandel, Michael J., (1989) Moral Argument and Liberal Toleration: Abortion and Homosexuality, California Law Review, Vol 77, pp. 521-538.
41. Sandel, Michael J., (1996), The Procedural Republic and the Unencumbered Self, in Robert E. Goodin and Philip Pettit (edited) 1997.
42. Sennett, Richard (1996), and for the pursuit of the common good, the times literary supplement, 18 oct, 1996.
43. Shanley, marry Lyndon, Unencumbered Individuals and Embedded selves: reasons to resist dichotomous thinking in family law, in Anita L Allen, Milton C Regan (edited) 1998.
44. Siegel, Andrew W. (1998), moral status and the status of morality in political liberalism, in Anita L Allen, Milton C Regan (edited).
45. Taylor, Charles (2000), Sources of the Self, The Making of the Modern Identity, Cambridge University Press.
46. Waldron, Jeremy, virtue en masse, in Anita L Allen, Milton C Regan (edited) 1998.
47. Wolfson, Adam (1996), the republican tradition. American scholar, 00030937, autumn 96, Vol. 65, Issue 4.

